

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال پنجم، بهار ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۱۵

از نسبی‌گرایی مفهومی تا نسبیّت حقیقت و صدق

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۲/۲/۱۷

احمد واعظی*

نسبی‌گرایی مفهومی گونه‌ای از نسبی‌گرایی است که بر ضرورت وساطت چارچوب مفهومی، زبان، پارادایم یا دیگر جهاز ذهنی و بشرساز در فرایند فهم واقع و تفسیر و قرائت جهان تأکید می‌ورزد. از نظر نسبی‌گرایان مفهومی، نظر به اینکه دستگاه‌ها و چارچوب‌های مفهومی که این نقش واسط را بر عهده دارند متکثر، متنوع و سنجش‌ناپذیرند و نمی‌توان در باب درستی و نادرستی آنها به قضاوت و داوری نشست، قرائت‌های مختلف از جهان و تئوری‌هایی که در عرصه‌های مختلف در چارچوب طرح‌های مفهومی و پارادایم‌ها و چارچوب‌های زبانی مختلف عرضه می‌شود به یکسان از حقیقت و صدق و موجّه بودن برخوردارند.

مقاله حاضر می‌کوشد، ضمن معرفی دقیق نسبی‌گرایی مفهومی و اشاره به چند تقریر مهم از آن، نشان دهد که پل زدن از نسبی‌گرایی مفهومی به نسبی-گرایی معرفتی و نسبیّت حقیقت و صدق با اشکالات منطقی روشنی مواجه است. و نسبی‌گرایی مفهومی، بر فرض درستی و اعتبار، هرگز مستلزم نسبی-گرایی در صدق و حقیقت نیست.

واژه‌های کلیدی: نسبی‌گرایی زبانی، نسبی‌گرایی مفهومی، نسبی‌گرایی معرفتی،

نسبیّت صدق، کواچین، پوتنم، گودمن، سنجش‌ناپذیری.

۱. بیان مسئله

بی‌تردید، یکی از خصیصه‌های مهم تفکر معاصر غربی رواج و رونق نسبی - گرایی در عرصه‌های مختلف فکر و اندیشه است. نسبی‌گرایی فرهنگی و نسبی - گرایی اخلاقی - که معمولاً بر مشاهدات تجربی درباره تفاوت فرهنگ جوامع و نظام‌های ارزشی و اخلاقی مورد پذیرش جامعه‌های متنوع انسانی تکیه می‌زند - صورت‌های شناخته‌شده‌تر و ملموس‌تر نسبی‌گرایی‌اند. اما قرن بیستم شاهد ظهور و بروز گونه‌های جدیدی از نسبی‌گرایی است که صبغه فلسفی دارند و کمتر به شواهد و مطالعات تجربی متکی‌اند. نقطه عزیمت این قبیل نسبی‌گرایی‌های نوظهور این موضع فلسفی است که جهان خارج و واقعیات و هستی‌های پیرامون ما امری حاضر و آماده (ready - made) نیست که ما به طور بی‌واسطه و مستقیم به آن دسترسی یابیم و بتوانیم مواجهه مستقیم داشته باشیم و شناخت و معرفت بی‌واسطه جهان را تجربه کنیم.

تأکید این نسبی‌گرایان بر آن است که اموری نظیر تئوری‌ها، زبان، پارادایم، مقولات ذهنی، چارچوب‌ها و شمایل‌های مفهومی واسطه مواجهه معرفتی ما با جهان است. بنابراین، جهان واقع، آنگاه که به وساطت زبان و مقولات ذهنی، یا طرح‌های مفهومی مقوله‌بندی و متمایز نشود، به شناخت و درک ما در نمی‌آید.

نظر به اینکه چه چیزی واسطه میان ما و جهان قرار می‌گیرد تقریرهای مختلفی از این نسبی‌گرایی عرضه شده است و نام‌های مختلفی به خود گرفته است. «نسبی‌گرایی زبانی» (Linguistic relativism)، «نسبی‌گرایی معناشناختی» (Semantic relativism)، «نسبی‌گرایی مفهومی» (Conceptual relativism) و «نسبی‌گرایی هستی‌شناختی» (Ontologic relativism) تقریرهای متنوع و گوناگون از این نسبی‌گرایی است که بر نقطه

عزیمت فوق و عدم امکان مواجهه مستقیم با جهان متکی است. همه این تقریرها و اسامی را می‌توان تحت عنوان «نسبی‌گرایی مفهومی» به معنای وسیع آن قرار داد.

نسبی‌گرایی مفهومی در معنای وسیع آن طیف متنوعی از متفکران قرن بیستم را شامل می‌شود که در میان آنان چهره‌هایی از فیلسوفان علم، نظیر توماس کوهن، پل فایرابند، ایان هاکنینگ، و روان‌شناسان و زبان‌شناسانی نظیر سایپیر (Sapir) و ورف (Whorf) و فیلسوفانی نظیر کواین، گودمن، هیلاری پوتنم و ریچارد رُرتی مشهورتر از دیگران هستند.

در مقاله حاضر بر تقریر فلسفی از نسبی‌گرایی مفهومی متمرکز هستیم. از این رو، لذا از نسبی‌گرایی زبانی متکی بر مشاهدات و مطالعات تجربی زبان‌های گوناگون، نظیر کارهای سایپیر و ورف، سخنی به میان نمی‌آوریم. کوشش بر آن است که در گام نخست گزارشی مستند از اهم تقریرهای فلسفی از نسبی‌گرایی مفهومی ارائه شود و در گام دوم به این پرسش مهم پاسخ داده شود: آیا پذیرش نسبی‌گرایی مفهومی منطقاً مستلزم پذیرش نسبیّت حقیقت و صدق است؟

۲. نسبی‌گرایی مفهومی

چنان‌که بیان شد، نسبی‌گرایی مفهومی مبتنی بر این پیش‌فرض است که جهان امری حاضر و آماده و قابل دسترس بی‌واسطه نیست؛ این درست است که ذهن ما، دنیا را به طور خودسر به تصویر نمی‌کشد بلکه به مدد داده‌های موجود به درک جهان اقدام می‌کند اما تأکید نسبی‌گرایان مفهومی آن است که ذهن ما داده‌ها و دریافت‌های خود از جهان را سازمان‌دهی مفهومی می‌کند و این سازمان‌دهی مفهومی را به یاری و وساطت «طرح مفهومی» (Conceptual scheme) یا

«دستگاه مفهومی» (Conceptual apparatus) صورت می‌دهد. به تعبیر دیگر، ذهن ما جهان را براساس چارچوب‌های مفهومی خودساخته درک می‌کند و فهم ما از دنیا محصول مشترک داده‌ها و دریافت‌های حسی و تجربی و طرح و قالب مفهومی است که آن داده‌ها را سازمان‌دهی می‌کند. پس، در تمام تقریرها از نسبی‌گرایی مفهومی پای دو عنصر متمایز در میان است:

- ا. طرح یا دستگاه مفهومی که حکم قالب، زمینه و چشم‌انداز و ابزار مقوله-بندی و صورت‌بندی دریافت‌ها و داده‌ها را بر عهده دارد.
- ب. داده‌ها یا آنچه به مفهوم درآمده و صورت‌بندی شده است و حکم محتوا و درون‌مایه معرفتی را دارد.

طرح‌های مفهومی واسطه مواجهه ما با جهان و، در واقع، طرق و راه‌های توصیف و درک جهان هستند. پس، هر تلقی و تجربه از جهان به وساطت دستگاهی مفهومی صورت می‌پذیرد. تلقی‌ها و تعاریف متنوعی از «طرح مفهومی» ارائه شده است که گاه قالب استعاره را به خود می‌گیرد. مثلاً، کواین آن را ابزارهایی می‌داند که ما به کمک آنها محدودیت‌هایی را بر اطلاعات و دریافت‌های تجربی خود اعمال می‌کنیم و هیلاری پوتنم بر آن است که طرح مفهومی کیک واقعیت را برش می‌زند. (Baghramian, 2004 : 164, 167)

آیا صرفاً اعتقاد به «طرح مفهومی» و اینکه ما داده‌ها و تجارب و دریافت‌های خود را به واسطه‌ی جهاز و دستگاه مفهومی مقوله‌بندی و سازمان‌دهی می‌کنیم و جهان را بر اساس چارچوب مفهومی درک می‌کنیم و فاقد درک بی‌واسطه از جهان هستیم برای نسبی‌گرایی مفهومی تلقی شدن کفایت می‌کند؟ حق آن است که پذیرش وساطت «طرح مفهومی» برای درک جهان مبنا و پیش‌فرض نسبی-

گرایی مفهومی است، نه آنکه معادل آن باشد. شاهد مدعا آن است که امانوئل کانت مقرر و یکی از مدافعان جدی دخالت «طرح مفهومی» در درک و شناخت آدمی است، بی آنکه بتوان وی را «نسبی‌گرای مفهومی» دانست.

از نظر کانت بایستی میان احساس (Sensibility) و فهم و ادراک (Understanding) تمایز قایل شد. معرفت و فهم با تجربه و احساس آغاز می‌شود ولی به تنهایی از احساس و تجربه بی‌نمی‌خیزد، زیرا معرفت و ادراک ترکیبی از آن چیزی است که ما از طریق احساس و تجربه خویش دریافت می‌کنیم و آنچه که «قوة شناخت» (Faculty of cognition) از قبل خویش به میان می‌آورد. کارکرد این قوه آن است که اشکال و فرم‌ها و مقولاتی را در اختیار می‌نهد که به کمک آنها می‌توانیم دریافت‌ها و تجارب خود را ساختار بندی و مفهوم‌بندی کنیم. از نظر کانت، این مقولات عام بوده، شرط ضروری اندیشیدن و معرفت هستند.

حق آن است که قوام نسبیّت مفهومی به آن است که اولاً، دستگاه و طرح مفهومی به عنوان واسط میان ما و جهان خارج و موضوع شناسایی متغیر و متکثر باشد، یعنی طرح مفهومی و واسطه میان سوژه آگاهی و جهان خارج امری واحد و ثابت (fix) نباشد و طرح‌ها و دستگاه‌های مفهومی متفاوت و متعددی بتوانند این نقش واسط برای دسترسی ما به واقع را فراهم آورند و، ثانیاً، این طرح‌های مفهومی «سنجش‌ناپذیر» (Incommensurable) باشند، به این معنا که نتوان میان این طرح‌های متعدد مفهومی که آگاهی ما را نسبت به خارج سازمان‌دهی و ساختار بندی می‌کنند داوری کرد و برخی را باطل و نادرست و برخی را حق دانست و یکی را بر دیگران ترجیح داد بلکه همه آنها در کارکردی که بر عهده

دارند به طور یکسان خوب و پذیرفتنی باشند.

با این توضیح سرّ آنکه چرا نمی‌توان کانت را یک نسبی‌گرای مفهومی دانست آشکار می‌شود. کانت بر خلاف تجربه‌گرایان (Empriricists) انگلیسی اولیه که داده‌های خام و ناب را متعلق و موضوع آگاهی ما می‌دانستند بر آن بود که ما همواره خود را پیش از آن در یک دنیای سازمان‌یافته و ساختارمند می‌یابیم و متعلق آگاهی ما داده‌های خام نیستند بلکه به واسطهٔ مقولات فاهمه ساختارمند و سازمان‌یافته شده‌اند. منهای دخالت مقولات فهم و طرح مفهومی هیچ‌گونه آگاهی نخواهیم داشت. نکتهٔ مهم و اساسی در نظام معرفتی کانت آن است که وی این مقولات سامان‌دهنده و ساختاربخش را ثابت می‌داند، نه سیال و متغیّر جانشین‌پذیر، یعنی به طور عام و بدون استثنا، ذهن همهٔ آدمیان در چارچوب این مقولات ثابت عمل فهم و آگاهی از جهان را صورت می‌دهد. (Taylor, 2011 : 162)

از همینجا روشن می‌شود که چرا اغلب فیلسوفان مسلمان را با وجود باورشان به حصولی بودن علم به خارج نمی‌توان نسبی‌گرای مفهومی دانست. بر اساس حصولی دانستن علم، صورت‌های ذهنی و مفهومی واسطهٔ ما و خارج هستند و علم حضوری و بی‌واسطه به امور محسوس و عالم خارج امکان‌پذیر نیست. امکان اشتباه و خطا در علم حصولی به سبب وجود همین واسطهٔ ذهنی توجیه می‌شود. (طباطبایی، بی‌تا: ۴۷ و ۱۳۲) اما عنصر دوّم مقوم نسبی‌گرایی مفهومی در تحلیل فلاسفه از علم حصولی جایی ندارد، زیرا هر چند در بسیاری موارد درون‌مایهٔ این واسطه - یعنی صورت‌های ذهنی و مفاهیمی که حاصل مواجههٔ ادراکی و احساسی ما با خارج است - به طور طبیعی و به عنوان اقتضائات دستگاه احساسی و ادراکی ساخته می‌شوند، با این حال، تغییر و تفاوت در آنها

راه دارد و چنین نیست که درک حصولی همه آدمیان از حوادث و اشیاء و موضوعات کاملاً یکسان و ثابت باشد. پس، با تسامح می‌توان گفت که دستگاه مفهومی و صورت‌های ذهنی ما در ادراکات حصولی گاه متفاوت و متنوع است. اما هرگز فیلسوفان باورمند به حصولی بودن علم به اشیاء و امور این صورت‌های ذهنی و دستگاه‌های مفهومی را «سنجش‌ناپذیر» نمی‌دانند بلکه معتقدند که خطا و اشتباه در ادراکات حصولی راه دارد، خواه در ادراک حصولی مربوط به محسوسات و مجربات باشد و خواه در ادراک حصولی مربوط به کلیات و عقلیات. شاهدش آن است که نقد و انکار و ابطال عناصر دستگاه مفهومی دیگران امر شایعی در میان فلاسفه است. برای نمونه، تلقی آنان از مفاهیم رئیسی و مهم، نظیر حدوث، امکان و علیت، به عنوان مفاهیم واسط در مقوله‌بندی حقایق وجودی و ماهیات، یکسان نیست. در عین حال، هیچ‌کدام از آنها تلقی‌های رقیب را به عنوان اموری سنجش‌ناپذیر قلمداد نمی‌کنند، بلکه به نفی و نقد آن اقدام می‌کنند.

در دهه‌های اخیر، تقریرهای متنوعی از نسبی‌گرایی مفهومی ارائه شده است که به بیان اجمالی برخی از آنها می‌پردازیم:

کواین (Quine) از مدافعان دوگانه‌انگاری طرح / محتوا (Scheme/Content) به حساب می‌آید و گونه‌هایی از نسبی‌گرایی مفهومی که «نسبیّت هستی‌شناختی» (Ontologic Relativism) خوانده می‌شود برآیند اندیشه او است. مراد از هستی‌شناسی (Ontology) در این بحث نظریه‌ای است که درباره آنچه که هست و وجود دارد ابزار می‌شود. (Baghramian, 2004: 173)

از نظر وی، اولاً، هر قسم هستی‌شناسی (نظریه‌پردازی درباره آنچه که هست)

وابسته به «زبان» یا «طرح مفهومی» (Conceptual scheme) است و، ثانیاً، می‌توان گونه‌های متعددی از «طرح مفهومی» [یا گونه‌های متعددی از زبان] داشت که در عین ناسازگاری با یکدیگر قادرند که مبنای گفتگوی از جهان و آنچه که هست قرار گیرند. از نظر کواین، در هر گفتگوی از جهان ما «طرح مفهومی» یا «زبان» خویش را تحمیل می‌کنیم و از آن سود می‌جوییم. به عبارت دیگر، ما چارچوب‌های مفهومی مختلفی را برای کنار آمدن با تجارب خود در اختیار داریم. و «هستی‌شناسی‌ها یا تلقی‌هایی که از آنچه هست ایجاد می‌کنیم همگی مبتنی بر طرح‌های مفهومی و زبان‌هایی است که با آن تجارب خود را تفسیر می‌کنیم». (Quine, 1953 : 10)

کواین می‌نویسد: «کلّیت آنچه «معرفت» یا باور (belief) خوانده می‌شود از خاص‌ترین موضوعات تاریخی و جغرافیایی گرفته تا عمیق‌ترین قوانین پایه‌ای اتمی یا حتی ریاضیات و منطق یک «بافتۀ بشرساز» (Man – Made Fabric) است که بر لبه‌های تجربه تحمیل شده است». (Quine, 1953 : 42)

نکته مهم در نسبی‌گرایی کواین آن است که از نظر وی اطلاعات تجربی (Empirical data) نمی‌تواند درستی و نادرستی و مناسب و نامناسب بودن نظریه‌های مربوط به واقع را تعیین کند، زیرا مجموعه‌ای از اطلاعات تجربی قادرند بیش از یک تئوری را پشتیبانی کنند. به همین دلیل، وی مدافع نظریه «عدم تعین» (Undetermination) است.

گواین اصل عدم تعین را در قلمرو نظریه‌های علمی محدود نمی‌داند بلکه به عدم تعین زبان و ترجمه نیز معتقد است. از نگاه وی، اصل عدم تعین در سه سطح اصطلاحات، جملات و نظریه‌های علمی مطرح می‌شود. بنابراین، طرح

مفهومی یا زبان به کارگرفته شده برای سخن گفتن از واقع، بسان نظریه‌های علمی، دچار عدم تعین است. به دیگر بیان، زبان‌های متعدد و طرح‌های مفهومی متعدد می‌توانند برای معنابخشی به تجاربمان از خارج به کارگرفته شوند و این تجارب و داده‌ها نمی‌توانند درستی و نادرستی و مناسب و نامناسب بودن یکی از این زبان‌ها و طرح‌های مفهومی را معین کنند. (Quine, 1953 : 44, Quine, 1993 : 8-9)

از نظر کواین، پذیرش اصل عدم تعین و سنجش ناپذیری در زبان و نظریه‌های علمی و اینکه طرح‌های مفهومی و زبان ابزاری برای معنابخشی تجارب هستند سبب امکان پذیرش نگاه پراگماتیستی به نظریه‌های علمی است، به این معنا که با ملاحظات پراگماتیستی می‌توانیم میان نظریه‌های علمی کاملاً متقابل - که هر یک تعهدات هستی‌شناختی ناسازگار با یکدیگر را در پی دارند - آزادانه دست به انتخاب زد و از یکی به دیگری تمایل نشان داد. برای نمونه، چارچوب و طرح پدیدارشناختی که جهان را حسب تجارب حسّی تحلیل می‌کند و طرحی فیزیکی که جهان را حسب چنگک فیزیکی به تحلیل می‌نشیند هر یک مزیت‌های خاص خود را دارند. هر دو با وجود تفاوت جدّی در پیش‌فرض‌ها و نتایج بنیادی‌اند و باید توسعه یابند، گرچه اولی به لحاظ معرفت‌شناختی اهمیت دارد و دومی به لحاظ فیزیکی. پس، این ملاحظات عمل‌گرایانه است که ما را به سمت هر یک سوق می‌دهد. (Quine, 1953 : 17)

نلسون گودمن (Nelson Goodman) همکار کواین در دانشگاه هاروارد به گونه‌ای افراطی‌تر از نسبی‌گرایی مفهومی دفاع می‌کند. او که دیدگاه خود را «نسبی‌گرایی رادیکال» می‌خواند بر آن است که ما به منظور تأمین اهداف خاصی به «دنیاسازی» (World making) مبادرت می‌ورزیم و ویراست‌ها و نسخه‌های

متعددی از جهان عرضه می‌کنیم. بسیاری از این نسخه‌ها و ویراست‌ها می‌توانند صحیح باشند و، با وجود تفاوت و تقابل جدی که با یکدیگر دارند، این قرائت‌های ناسازگار از جهان می‌توانند به طور هم‌زمان درست باشند، بی‌آنکه بتوان یکی را بر دیگران ترجیح داد. سرّ این نکته در این گزاره نهفته است: اساساً بی‌معنا است که بپرسیم مستقل از هر یک از نظام‌های توصیفی حاکم بر این قرائت‌ها و ویراست‌ها کدام‌یک به جهان واقع شبیه‌ترند یا اینکه کدام‌یک در بردارنده هستی‌شناسی حقیقی هستند. استدلال وی آن است که برای دریافتن درستی و نادرستی و حقانیت و عدم حقانیت هر یک از این دنیا‌های ساخته‌شده ما باید قادر باشیم که آنها را با جهان واقع مطابقت دهیم، حال آنکه حقانیت و درستی (Rightness) مستقل از این قرائت‌ها نه ساخته شده است و نه در مقایسه با جهان

منهای این قرائت‌ها تست‌پذیر و آزمون‌پذیر است. (Goodman, 1996:144)

البته، معنای نسبی‌گرایی گودمن آن نیست که او به هرج و مرج فکری میدان می‌دهد و معتقد به روایی و اعتبار هر فکر و نظریه‌ای است. وی تصریح می‌کند که همه نظام‌های اندیشه‌ای دنیاساز به طور برابر خوب نیستند بلکه بسیاری از آنها درست و پذیرفتنی‌اند، در عین حال که برخی از آنها باطل و اشتباه هستند.

(Goodman, 1978:99)

شاخص و معیار برای سنجش درستی و نادرستی قرائت‌های مختلف از جهان تناسب با اهداف ازپیش‌تعیین‌شده و قدرت آنها در تأمین آن اهداف است. مثلاً، شاخص و ضابطه درستی و صحت در قضایا و نظریه‌های علمی کدام است: اینکه در عمل می‌توانند از عهدۀ «تبیین» (Explanation) و «پیش‌بینی» (prediction) حوادث و پدیده‌های طبیعی برآیند یا اینکه در استنتاج‌های استقرایی و قیاسی معیار

درستی و خطا هدفی به نام امکان عملی اقامه استدلال (Argument) است، بدین بیان که اگر بشود از طریق قیاسی یا استقرایی بر چیزی استدلال کرد، آن استنتاج صحیح و معتبر است؟ (Baghramian, 2004:178)

هیلا ری پوتنم (Putnam) نیز قرائت خاصی از نسبی‌گرایی مفهومی عرضه می‌کند. نکته کلیدی در اندیشه وی آن است که ما به خود واقعیت به طور بی-واسطه و مستقیم دسترسی نداریم بلکه همیشه با «واقعیتِ باواسطه» (Mediated reality) سروکار داریم، به این معنا که «کلمات» و نظام‌های اندیشه‌ای (Thought - systems) که ما برای سخن گفتن از واقعیت آنها را می‌سازیم واسطه میان ما و واقع هستند، در حالی که دسترسی مستقیم به واقع نداریم. پس، سروکار مستقیم ما با زبان و کلمات و اندیشه‌های خودساخته خودمان است، نه خود واقعیت بی‌واسطه. ما هرگز با «واقعیت ماقبل زبان» (Pre linguistic reality) تماس نداریم تا قادر باشیم مطابقت قضایا و نظرات خود با واقعیت را به داوری و سنجش بنشینیم. (Putnam, 1981:ix,49, 128-134)

بنابراین، در اندیشه پوتنم مبنای نسبیت‌گرایی مفهومی این اعتقاد معرفت‌شناسی است که ما نمی‌توانیم از «افق و چشم‌انداز» یا «زبان» و یا «چینش ذهنی» (- Mind set) خود فراتر رویم و فارغ از هرگونه «طرح مفهومی»، «زبان»، «تئوری» و یا توصیف ذهن ساخته به مشاهده و رؤیت واقعیت پردازیم. پس، دستکم برای بشر، «دیدن از ناکجا» (Viewing from nowhere) یا «دیدن واقعیت از چشم الهی» (Viewing from God's eye) امکان‌پذیر نیست. پس واقع‌گرایی و رئالیسم قابل دفاع نیست، زیرا عناصر زبان و ذهن به طور عمیقی در درک آنچه «واقعیت» (Reality) می‌نامیم سهیم است. (Putnam, 1981:50, and 1990: 28)

بر اساس نسبی‌گرایی مفهومی پوتنم که آن را «واقع‌گرایی درونی» (Internal realism) می‌خواند اشیاء و موضوعات هرگز مستقل از طرح‌های مفهومی موجود نیستند. زمانی که ما یک «طرح توصیفی» (Scheme of description) یا گونه‌ای دیگر از این طرح‌ها را به میان می‌کشیم، جهان را بر طبق آن طرح‌ها به اشیاء و موضوعات خرد می‌کنیم. (Putnam, 1981:52)

وجه «درونی» خواندن رئالیسم مورد نظر پوتنم آن است که از نظر وی پرسش از هستی‌شناسی (ontology)، یعنی پرسش از اینکه درون‌مایه و محتوای جهان چیست و یا از چه عناصری تشکیل شده است، در صورتی معنا دارد که با پذیرش یک تئوری و از درون آن، طرح مفهومی (Conceptual scheme) یا «طرح توصیفی» پاسخ داده شود. (Putnam, 1981:49)

پوتنم در عبارت زیر به خوبی نسبی‌گرایی مفهومی را تلخیص می‌کند:

تن نسبی‌گرایی مفهومی به اختصار چنین است: در هر چیزی که مدعی حقیقت داشتن آن هستیم یک جنبه از قرارداد و یک جنبه از واقعیت وجود دارد اما اگر مرتکب مغالطه تقسیم (Fallacy of division) شویم و نتیجه بگیریم که باید بخشی از حقیقت را «قسم قراردادی آن» و بخشی دیگر را «قسم واقعی» آن تشکیل دهد، در یک خطای فلسفی ناامیدکننده قرار گرفته‌ایم. نتیجه نسبی‌گرایی مفهومی من - که البته یک نتیجه بحث برانگیز خواهد بود - این ایده است که دو گزاره که هر دو به حسب ظاهر و ارزش اسمی (Face value) ناسازگار هستند برخی اوقات می‌توانند صادق و حق باشند و این ناسازگاری نمی‌تواند تبیین شود مگر با گفتن اینکه این دو گزاره «معنای متفاوتی» دارند نسبت به آن طرحی (Scheme) که به ترتیب به آن تعلق دارند. (Putnam, 1990:x)

۳. چیستی نسبی‌گرایی معرفتی و نسبیّت حقیقت و صدق

همان‌طور که گذشت، پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا نسبی‌گرایی مفهومی و زبانی به نسبی‌گرایی معرفتی و نسبیّت حقیقت و صدق منتهی می‌شود؟ برای این منظور، لازم است توضیحی راجع به مفاد نسبی‌گرایی معرفتی و اقسام آن به ویژه نسبیّت صدق ارائه شود.

نسبی‌گرایی معرفتی (Epistemological relativism) دیدگاهی است که معرفت (Knowledge) یا «صدق» (Truth) و یا «توجیه» (justification) را نسبی و وابسته به اموری نظیر زمان، مکان، فرهنگ، جامعه، عصر تاریخی و مانند آن می‌داند. از نظر نسبی‌گرای معرفتی، بین استانداردها و معیارها و ضوابطی که معرفت و توجیه بالنسبه به آنها تعریف می‌شوند هیچ راهی وجود ندارد که بتوان به طور خنثا و بی‌طرف داوری کرد. خاستگاه این ضوابط و استانداردها همان چارچوب‌های مرجعی هستند که معرفت و حقیقت و توجیه به آنها وابسته است.

(Siegel, 2004:797)

نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی مدعی آن است که آنچه می‌دانیم یا مدعی شناخت و دانستن آن هستیم همواره محفوف و پیچیده به شرایط و چشم‌اندازهای تاریخی و فرهنگی و حتی فردی است. پس، نمی‌تواند امری «عام» (Universal) و «غیرزمینه‌ای» (Non - Contextual) باشد. نکته قابل توجه آن است که نسبی - گرای معرفتی در معنای وسیع آن - همان‌طور که در تعریف بالا از سیگل شاهد بودیم - شامل «نسبیّت صدق»، «نسبیّت توجیه» و «نسبیّت عقلانیّت» (Rationality) نیز می‌شود، زیرا اگر صدق آنچه دانسته شده بستگی به زمینه‌ها یا فرهنگ‌های مختلف داشته باشد، دیگر نمی‌توان راجع به شناخت و معرفتی ادعای «مطلق بودن» و عام و فرازمان و فراتاریخ بودن داشت، هم‌چنان‌که اگر

عقلانیت را مثلاً وابسته به فرهنگ (Culture dependent) دانستیم، طبعاً روش‌ها و طرق موجه‌سازی دعاوی معرفتی که تبلور عقلانیت و اعمال آن است نیز نسبی خواهد شد. (Baghramian, 2004:138)

به لحاظ معرفت‌شناسی، هر قضیه و هر باور و معرفتی بایستی سه مرحله را بگذراند: نخست آنکه باید باوری معقول (Rational) باشد و در گام بعدی موجه باشد و در گام سوم درست و صادق باشد و از ارزش صدق (Truth value) برخوردار باشد. نکته مهم و، در واقع، مقوم نسبی‌گرایی معرفتی آن است که نسبی‌گرایی معرفتی بر آن است که همه قضایا، باورها، تئوری‌ها و نظام‌های معرفتی رقیب به یکسان از ارزش صدق، معقولیت و موجه بودن برخوردارند و پیوند و ارتباط باورها و قضایای معرفتی به چارچوب مفهومی، پارادایم خاص، جامعه تفسیری، زبان خاص و هر زمینه (Context) و چارچوب مرجعی که دخیل در شکل‌گیری آن باور و قضیه است مانع از داوری و قضاوت راجع به حقایق و معقولیت و موجه بودن آنهاست و نمی‌توان در این امور یکی را بر دیگران ترجیح داد. برای نمونه، در نسبی‌گرایی پروتاگوراسی (Protagorean) هر چیزی که به نظر کسی حق (True) یا موجه باشد برای او و هر کسی که در نظر او چنین است حق و صادق و موجه خواهد بود. پس، هیچ نظر و ایده‌ای اگر صادقانه و با اعتقاد ابراز شود، باطل و ناموجه نخواهد بود. بدین ترتیب، تمییز میان حق و باطل برداشته می‌شود. باطل به چیزی که به آن باور وجود ندارد فروکاسته می‌شود، هم‌چنان‌که حق و صادق مساوی با آن چیزی می‌شود که موضوع و متعلق باور است. در حقیقت، نسبی‌گرایی معرفتی پروتاگوراسی به معنای تصدیق و پذیرش نسبی بودن استانداردهای توجیه و درستی و صدق باید

فهم شود.

نسبی‌گرایی معرفتی، امروزه، در میان برخی فیلسوفان علم، از اقبال فراوانی برخوردار است؛ توماس کوهن، پل فایرابند و ایان هاکینگ از زمره این افرادند. نسبی‌گرایان معرفتی در حوزه فلسفه علم چند گزاره کلیدی که از مقبولات جدی عینی‌گرایی معرفتی و رئالیسم علمی است را انکار می‌کنند. این گزاره‌ها عبارت‌اند از: «فقط یک توصیف صحیح از هر جنبه و موضوع مفروض راجع به جهان وجود دارد»، «قوانین علمی تعمیم‌پذیرند و به هر زبان و مکانی به طور تغییرناپذیر تطبیق می‌کنند» و «قضایای علمی مستقل از ارزش‌ها و زمینه‌ها هستند».

توماس کوهن در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» بر آن است که در حوزه علوم همه موفقیت‌ها و همه آنچه «حقیقت» خوانده می‌شود منسوب و وابسته به «پارادایم مفروض و مقبول» حاکم بر آن تحقیق علمی است. هر عالم در درون پارادایم مقبول خود زیست می‌کند و این پارادایم‌ها ناسازگار و سنجش‌ناپذیرند. کوهن می‌نویسد:

انتخاب میان پارادایم‌های رقیب انتخاب میان گونه‌های ناسازگار زندگی اجتماعی است ... زمانی که پارادایم وارد در بحث انتخاب میان پارادایم‌ها می‌شود، همان‌طور که باید ورود کند، نقش آنها ضرورتاً دوری (Circular) خواهد بود. هر گروه برای استدلال به نفع پارادایم مقبول خود از پارادایم خودش سود می‌جوید. (Kohn , [1962] 1970 : 94)

پل فایرابند نیز معتقد است که دعاوی معرفتی به نوعی وابسته به «شرایط تولید» آن معرفت است و بر خلاف کوهن که تعلق به پارادایم خاص را از شرایط اساسی تولید معرفت می‌دانست وی «جهان‌نگری جامع» (Comprehensive

worldview) را اثرگذار در حصول معرفت می‌پندارد.

از نظر فایرابند، دانشمندان مختلف به طرق متفاوت به جهان می‌نگرند و امور متفاوت و مختلفی را به سبب این تفاوت نگاه مورد پذیرش و تصدیق قرار می‌-

دهند. (Feyerabend, 1987 : 59)

برخی بر این نکته تفتن داده‌اند که نسبی‌گرایی معرفتی مورد تأکید فایرابند یک نظریه و دکترین فلسفی نیست تا موضوع داوری و قضاوت درباره‌ی درستی و صدق قرار گیرد بلکه نوعی نسبی‌گرایی دموکراتیک است، به این بیان که او در پی پیشنهاد یک متد و روش برای رفتار و برخورد با فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف است و در فضای علوم به پرهیز از جزم‌گرایی و تساهل و تسامح فکری فرا می‌خواند و مرادش این است که آنچه برای یک فرهنگ یا نگرش به جهان «درست» است لازم نیست که برای دیگر فرهنگ‌ها نیز لزوماً «درست» باشد.

(Baghramian, 2004 : 196)

پس از توضیح اجمالی نسبی‌گرایی مفهومی و نسبی‌گرایی معرفتی، زمان آن فرا رسیده که به پرسش اصلی مقاله حاضر پردازیم و این نکته را واکاوی کنیم که آیا پذیرش نسبی‌گرایی مفهومی منطقاً مستلزم پذیرش نسبی‌گرایی معرفتی، به‌ویژه نسبیت صدق است؟

۴. نسبت نسبی‌گرایی مفهومی با نسبی‌گرایی معرفتی

اولین نکته‌ای که باید توجه داشت آن است که بین عرصه‌های مختلف نسبی‌گرایی با نسبی‌گرایی معرفتی و نسبیت صدق رابطه استلزامی عام برقرار نیست. چنین نیست که اگر کسی معتقد به نسبیت اخلاق یا نسبی‌گرایی زیباشناختی باشد، لزوماً به نسبی بودن معرفت اخلاقی یا نسبیت صدق در دعاوی زیباشناختی

معتقد باشد. شاهد آشکار ادعای ما آن است که ممکن است قایل به نسبی‌گرایی اخلاقی، از اساس، قضایای اخلاقی را از جنس معرفت و شناخت نداند و غیر شناخت‌گرای اخلاقی (Non - cognitivist) باشد، نظیر پیروان هدایت‌گرایی (Prescriptivism) و احساس‌گرایی (Emotivism) که قضایای اخلاقی را از سنخ تجویزات و توصیه‌های فردی و ترجیحات و سلیق فردی می‌دانند. پس، این قضایا از نظر آنان موضوع صدق و کذب قرار نمی‌گیرد و در ذات خود قضایای اخباری نیست و ارزش صدق (Truth value) ندارد تا آنکه بخواهد موضوع نسبی‌گرایی معرفتی و یکسان دانستن دعاوی اخلاقی رقیب در صدق و درستی قرار گیرد.

نمونه دیگر، قول به نسبی‌گرایی در زیبایی است که منطقی‌مستلزم پذیرش نسبت صدق دعاوی مختلف و ناسازگار زیباشناختی نمی‌باشد، زیرا برخی مسالک زیباشناختی، مانند کسانی که راجع به زیبایی (Beauty) «ابرازگرا» (Expressivist) هستند که ای جی آیر از جمله این افراد است (Ayer, 1946)، اساساً قضایای مربوط به زیبایی را ابراز تمایلات فردی دانسته، فاقد ارزش صدق می‌دانند. پس، کاملاً متصور است که یک ابرازگرا در مورد زیبایی به نسبی بودن آن فتوا دهد اما فی‌حد ذاته نسبی‌گرای معرفتی نباشد و در خصوص گزاره‌های زیباشناختی نیز به نسبت صدق آنها اعتقادی نداشته باشد، هم‌چنان‌که «نسبی‌گرایان معیارگرا» (Indexical relativists) نظیر رایت (Wright, 2001) (98 - 45) و کُلبل (Kolbel, 2004 : 297 - 313) و یا «زمینه‌گرایان معیارگرا» (Indexical contextualist) نظیر مک فارلن (Macfarlane, 2009)، که معتقدند زیبایی وابسته به چارچوب‌های مرجعی از جنس استانداردها و معیارها

است، هرگز از دل پذیرش ابتدای زیبایی بر معیارها و استانداردها منطقی نتیجه نمی‌گیرند که معرفت و صدق نیز نسبی است و حقانیت و صدق قضایا بستگی به معیارهای زیباشناختی دارد. بنابراین، معیارگرایی راجع به زیبایی را نمی‌توان به نسبی‌گرایی حقیقت و صدق ترجمه کرد. (Kolbel, 2011: 19)

از این عدم استلزام عام که بگذریم، پرسش آن است که آیا خصوص نسبی-گرایی مفهومی مستلزم نسبی‌گرایی معرفتی نیست؟ برای پاسخ این پرسش، باید ابتدا روشن کنیم که نسبی‌گرایی مفهومی - که بر نقش واسطه‌ای طرح مفهومی یا زبان یا پارادایم یا هر گونه دستگاه و جهاز مفهومی در فرایند درک و فهم واقع و جهان خارج تأکید می‌کند و واقع را حاضر و آماده (Ready made) نمی‌داند - این اثرگذاری را در چه سطحی مطرح می‌کند.

به نظر می‌رسد که اثرگذاری طرح مفهومی یا جهاز مفهومی به عنوان ابزار واسطه، هم در سطح هستی‌شناختی (متافیزیکال) و هم در سطح «معرفت‌شناختی» (Epistemological) ارائه شده است، زیرا از این پیش‌فرض که جهان امری حاضر و آماده نیست می‌توان هم قرائتی متافیزیکال - آنگاه که لبه طرح مفهوم را متوجه خود واقع می‌کنیم - و هم قرائتی معرفت‌شناختی - آنگاه که طرح مفهومی را دخیل در شکل‌گیری فهم از واقع می‌دانیم - ارائه کرد. (Taylor, 2011: 163)

برای روشن شدن مقصود از این دو نوع قرائت، به دو فرض زیر توجه کنید:

۱. جهان واقع برای یک رئالیست متافیزیکی جهانی دارای سرشتی ذاتی است که ساختاربندی، فرم و شکل و طبقه‌بندی خاص خود را دارد. این جهان ساختارمندی و قالب و شکل خویش را واجد است. فقط انتظار است که ذهنی شناسا این ساختارمندی و صورتمندی و نحوه ارتباطات موجود میان اجزاء آن را

به درستی درک کند. در این فرض رئالیستی، فاعل شناسا و ذهن‌هایی که به معرفت و شناخت این جهان اقدام می‌کنند با چند امر مواجه‌اند. نخست آنکه ممکن است در شناخت این نظم و ساختار و سامان‌مندی دچار خطا و اشتباه شوند و دوّم آنکه چینش و ساختار و شکل واقعی جهان از عوامل اساسی برای نشان دادن خطا و نادرستی فهم‌های فاعل شناسا از جهان است و سوّم آنکه کاملاً امکان‌پذیر است که فاعلان شناسا در مواردی به درک‌های مشابه برسند.

۲. جهان واقع غیرسامان‌مند، فاقد ساختار ذاتی و شکل‌نیافته است و این چارچوب‌های مفهومی و جهاز مفهومی فاعل شناسا است که جهان واقع را وفق اقتضائات خود ساختارمند می‌کند. به قول هیلاری پوتنم، طرح‌های مفهومی ما یک واقع را برش می‌زند.

دقت شود که طبق هر دو فرض، جهان واقع امری حاضر و آماده (Ready made) نیست یعنی چنین نیست که حتی طبق فرض رئالیستی، سامان‌مندی و ساختارمندی و شکل‌یافتگی جهان خود را بی‌واسطه به ما بنمایاند. درست به همین دلیل است که فاعل شناسا حتی در فرض رئالیستی، گاه در شناخت واقع خطا می‌کند.

نکته مهم و اساسی آن است که نسبی‌گرایان مفهومی اگر مانند رئالیست‌ها تنها قرائتی معرفت‌شناختی از این حاضر و آماده نبودن جهان داشتند و می‌گفتند که در مقام فهم و درک جهان چنین نیست که جهان خود را بی‌واسطه به ما بنمایاند، ما با آنان نزاعی نداشتیم. اما واقعیت این است که پیش‌فرض نسبی‌گرایان مفهومی قرائت متافیزیکی از حاضر و آماده نبودن جهان است، یعنی آنان برای اینکه به نتایج نسبی‌گرای مفهومی ملتزم شوند باید لزوماً فرض دوّم را بپذیرند و جهان را

در ذات خود غیرسامان‌مند و شکل‌نیافته بدانند تا دعاوی نسبی‌گرایی مفهومی راست آید.

اینک، بر این دعاوی مروری می‌کنیم. کواین در سطح تئوری علمی قایل به «عدم تعین» بود، به این معنا که اطلاعات و داده‌های تجربی قادرند بیش از یک تئوری را پشتیبانی کنند و نمی‌توان به پشتوانه این داده‌ها درستی و نادرستی نظریه‌های ناسازگار مربوط به جهان واقع را تعیین کرد. وی «نسبیت هستی‌شناختی» (Ontologic relativism) را تقویت می‌کند که بر اساس آن هرگونه نظریه درباره واقع و آنچه وجود دارد وابسته به طرح مفهومی است. نلسون گودمن نیز در نسبی‌گرایی رادیکال خویش بر آن است که قرائت‌های ناسازگار از جهان به طور همزمان می‌توانند درست باشند، بی‌آنکه بتوان یکی را بر دیگری ترجیح داد. هیلاری پوتنم نیز پرسش از درون‌مایه و محتوای جهان را زمانی معنادار می‌داند که بر اساس و از درون یک تئوری یا طرح مفهومی پاسخ داده شود، یعنی جهان را طبق چارچوب مفهومی به اشیاء و موضوعات خرد می‌کنیم. (Putnam, 1981: 52)

دقت شود که نسبی‌گرایان مفهومی دو قسم ادعا دارند: در جانب سلبی، مدعی آن‌اند که جهان خود را بی‌واسطه به ما نمی‌نمایاند و منهای دخالت تئوری، طرح مفهومی، پارادایم و مفاهیم بشرساز نمی‌توان راجع به جهان گفتگو کرد، و در جانب ایجابی، مدعی هستند که تفسیرها، تئوری‌ها و انجای گفتگو از واقع - که هر یک در چارچوب و بر اساس انتخاب پارادایم یا طرح مفهومی یا جهاز مفهومی خاص صورت می‌پذیرد - به یکسان و بدون امکان ترجیح یکی بر دیگری از اعتبار، توجیه و صدق برخوردارند (نسبیت معرفت‌شناختی).

تمام سخن ما آن است که دعاوی ایجابی آنان تنها در صورتی راست می‌آید که جهان واقع فی‌حد ذاته و پیش از ورود دستگاہ و طرح مفهومی ما غیرساختارمند و ناسامان‌یافته و شکل‌نیافته باشد (قرائت متافیزیکی از حاضر و آماده نبودن جهان). در این صورت است که طرح‌های مفهومی هم‌ارز و ناسازگار می‌توانند به طور یکسان جهان‌سازی کنند و قرائت‌های مختلف ترجیح ناپذیر از جهان عرضه نمایند، تنها بدین سبب که هرگونه سامان‌بندی و صورت‌بندی جهان متوقف و منوط به طرح مفهومی است. از سوی دیگر، واضح است که قرائت متافیزیکی از حاضر و آماده نبودن جهان باطل است. خطا و مغالطه‌ای آشکار است اگر ما بخواهیم از این گزاره که «به لحاظ معرفتی هیچ‌گاه جهان را خام و شکل‌نیافته و غیرساختارمند نمی‌یابیم و فهم ما از جهان همواره با چارچوب ساختاری و سامان‌مندی خاص همراه است» نتیجه‌ای هستی‌شناختی و متافیزیکی بگیریم مبنی بر اینکه «به لحاظ هستی‌شناختی، جهان واقع خام و فرم‌نیافته و غیرساختارمند است». حق آن است که جهان فی‌حد ذاته ساختار و فرم و سامان‌مندی خود را دارد و از طرفی در مقام معرفت به واقع این سامان‌مندی و ساختارمندی در بسیاری موارد - مگر در مواردی که امکان علم حضوری به وجهی فراهم شود - بی‌واسطه در اختیار قرار نمی‌گیرد و ذهن ما به مدد طرح مفهومی و پذیرش تئوری‌های خاص اقدام به تفسیر و فهم جهان می‌کند. شاهد مدعای ما آن است که در پروژه‌های عملی و آنگاه که تفاسیر و فهم‌های مختلف از واقع میدان‌آزمون و محک پیدا می‌کنند جهان واقع هر تفسیری را بر نمی‌تابد و در برابر بسیاری از آنها مقاومت می‌کند. راه تشخیص درستی و نادرستی تئوری‌ها تنها آن نیست که دسترسی بی‌واسطه به سامان‌مندی و فرم‌یافتگی جهان داشته

باشیم بلکه این مقاومت‌های عملی جهان در برابر برخی تئوری‌ها و قرائت‌ها نیز راهی به سوی ترجیح قرائت‌ها و تمییز درستی از نادرستی آنان است. ممکن است نسبی‌گرایان مفهومی در اثبات دعاوی خویش مبنی بر «نسبیّت معرفت» به «سنجش‌ناپذیری» طرح‌های مفهومی و قرائت‌های مختلف از جهان دست آویزند، به این بیان که اگر به لحاظ معرفت‌شناختی - و نه به لحاظ هستی‌شناختی - جهان حاضر و آماده (Ready made) نیست و دخالت طرح مفهومی در فهم سامان‌مندی و صورت‌بندی جهان الزامی است، طرح‌های مفهومی و پارادایم‌ها و چارچوب‌های مفهومی که تفاسیر و قرائت‌ها از جهان را میسر می‌کنند، با توجه به اینکه سنجش‌ناپذیر و غیر قابل ترجمه به یکدیگرند، به یکسان از اعتبار برخوردارند و معرفت برآمده از این واسطه‌های گفتگو از واقع به یکسان موجّه و معقول و صادق‌اند. بدین ترتیب، نسبی‌گرایی مفهومی منطقیّاً مستلزم نسبی‌گرایی معرفتی است.

در اینجا نیز باید توجه کرد که سنجش‌ناپذیری (Incommensurability) در دو سطح معناشناختی و معرفت‌شناختی قابل ارائه است. گاه با ادعای سنجش‌ناپذیر بودن طرح‌ها و چارچوب‌های مفهومی که نقش واسطه در شناخت جهان و گفتگو از واقع را ایفا می‌کنند، ترجمه‌ناپذیری و ناسازگاری معنایی و واگرایی معنایی آن طرح‌ها و چارچوب‌های مفهومی را اراده کرده‌ایم. در این صورت، روشن است که از تغییر معنایی و ترجمه‌ناپذیری و اشتراک‌ناپذیری معنایی دستگاه‌های مفهومی متکثر نمی‌توان نتیجه‌ای معرفت‌شناختی به دست آورد و گفت: «پس، همه قرائت‌های برآمده از این طرح‌های مفهومی به یکسان از اعتبار و حقایق و توجیه برخوردارند».

اما اگر سنجش‌ناپذیری طرح‌های مفهومی را در سطح معرفت‌شناختی مطرح کنیم، معنای آن عدم امکان ترجمه معرفت‌ها و قرائت‌های برآمده از آن طرح‌های مفهومی است، یعنی تمامی تفاسیر و فهم‌های موجود از جهان هر یک در چارچوب پارادایم یا دستگاه مفهومی خاص خود شکل گرفته است و به یکدیگر قابل فروکاهش و ترجمه نیست. از این رو، نمی‌توان آنها را فارغ از این جهاز مفهومی و چارچوب‌های تئوریک انتخاب شده برای هر یک مورد سنجش و مقایسه قرار داد.

به نظر می‌رسد سنجش‌ناپذیری در سطح معرفت‌شناختی نیز به خودی خود نمی‌تواند به نسبی‌گرایی معرفتی و حقانیت و صدق و موجّه بودن همه تفاسیر ناسازگار از جهان بینجامد.

نسبی‌گرایی معرفتی یک ادّعای «ایجابی» است که به یکسانی دعاوی رقیب و ناسازگار در حقانیت و موجّه بودن و معقولیت فتوا می‌دهد، حال آنکه سنجش‌ناپذیری معرفت‌شناختی صرفاً به ناسازگاری و مقایسه‌ناپذیری و تفاوت و واگرایی التیام‌ناپذیر قرائت‌ها و فهم‌ها از جهان فتوا می‌دهد که مضمونی سلبی دارد و مغالطه‌ای آشکار است، اگر از تصدیق این گزاره سلبی بخواهیم آن نتیجه ایجابی (نسبی‌گرایی معرفتی) را نتیجه بگیریم. اینکه دو تئوری یا دو تفسیر از جهان و یا دو زبان علمی به هم قابل ترجمه نباشند و سنجش‌ناپذیر باشند و هر کدام تنها در چارچوب پارادایم خاص خود قابل فهم باشند حداکثر نتیجه‌ای سلبی را در پی خواهد داشت: [اموری نظیر عدم امکان درک مطابقت با واقع یا عدم امکان معرفت واقعی یا عدم امکان داوری میان این نظریه‌ها و قرائت‌ها فارغ از هر گونه پارادایم و طرح مفهومی]. اما استنتاج یک نتیجه ایجابی و تصدیق اینکه «پس، همه

تئوری‌ها و قرائت‌های رقیب از جهان از ارزش صدق (Truth value) برخوردارند و به یکسان موجه هستند» منطقاً نارواست. (Baghramian, 2004: 150)

تمامی فیلسوفان علمی که با اتکا به نسبی‌گرایی مفهومی به نسبیت معرفت‌پل می‌زنند دچار همین اشتباه و مغالطه منطقی هستند. تأکید فایربراند بر نقش جهان-بینی‌ها و جوامع فرهنگی بر گونه‌های معرفت علمی و نیز تأکید کوهن بر پارادایم و نقش آن در شکل‌گیری تلاش‌های علمی متمایز و مختلف، در بهترین حالت خویش، به آن نتیجه سلبی منتهی می‌شود، نه اینکه به دعوی ایجابی نسبی‌گرایی معرفتی منجر شود.

ایان هاکینگ بر خلاف فایربراند و کوهن به جای تأکید بر نقش واسطه‌ای پارادایم و جهان‌نگری‌ها و فرهنگ‌ها بر نقش «سبک استدلال» (Style of reasoning) تأکید دارد. از نظر وی، این سبک استدلال است که درستی و صدق قضایا را مشخص می‌کند و به علت اینکه سبک‌های استدلال متنوعی وجود دارد و ما نمی‌توانیم میان آنها به داوری بنشینیم و بر اعتبار و درستی برخی و بطلان برخی دیگر استدلال کنیم، نمی‌توانیم راجع به درستی و نادرستی قضایا استدلال کنیم، زیرا هر یک متکی به سبک استدلال خاص خود است. از نظر هاکینگ، نکته مهم آن است که قضایا مستقل و منهای سبک استدلال منتهی به آنها اساساً وجود ندارند (Hacking, 1982:64-5) بنابراین، از نظر هاکینگ، مستقل و مقدم بر یک سبک استدلال، هیچ گزاره‌ای نه موصوف به حقایقت و صدق می‌شود و نه موضوع هرگونه داوری در مورد درستی و صدق قرار می‌گیرد. وی معتقد است که هم موجودیت یک قضیه و هم صدق آن بستگی به سبک استدلال و چارچوب زبانی (Linguistic framework) متناسب با آن سبک استدلال

دارد. از این رو، ممکن است یک قضیه مفروض در یک چارچوب زبانی و در فضای یک سبک استدلال قضیه‌ای صادق باشد و در دیگر سبک استدلال چارچوب زبانی صادق نباشد، زیرا مفاد این قضیه برای کسانی که سبک استدلال دیگری دارند و در چارچوب زبانی دیگری زیست می‌کنند قابل دسترسی نیست.

(Hacking, 2002 : 188-9)

شکاف منطقی در تقریر فوق به وضوح آشکار است؛ بر فرض که بپذیریم سبک استدلال و چارچوب زبانی اتخاذ شده در موجودیت یک قضیه و قابل فهم شدن آن تأثیر دارد و بپذیریم که یک قضیه برای همه چارچوب‌های زبانی قابل دسترسی نیست، این مطلب به نسبی‌گرایی معرفتی و پذیرش حقانیت و صدق هر قضیه قابل دسترس در یک چارچوب زبانی و سبک استدلال متناسب با آن قضیه چه ربطی دارد؟ دعوی ایجابی نسبت صدق و نسبی بودن حقانیت و بستگی صدق به چارچوب زبانی منطقی بر قول به توقف موجودیت یک قضیه بر سبک استدلال و چارچوب زبانی آن مترتب نمی‌شود.

افزون بر اینکه اصل ادعای هاکنینگ مبنی بر اینکه شیوه و سبک استدلال قضایا را برای ما قابل دسترسی می‌کند مناقشه‌پذیر است، زیرا سبک استدلال خود امری تبعی و محصول تغییر نگاه ما به جهان است. تغییر دید و نگاه به جهان در قالب قضایای جدید ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ حقانیت و صدق این قضایا در نظر ما موجب گرایش ما به شیوه استدلال متناسب با آن قضایا می‌شود، نه آنکه درک و فهم ما از آن قضایا محصول انتخاب شیوه استدلال باشد. *(Baghramian, 2004:154)*

در مقاله حاضر سعی بر آن بود که نشان دهیم نسبی‌گرایی مفهومی منطقی مستلزم نسبی‌گرایی معرفتی و نسبت صدق نیست اما بحث در خود نسبی‌گرایی

صدق و درستی و اعتبار نسبی‌گرایی معرفتی خود موضوع سخن دیگری است و مقاله مستقلی را طلب می‌کند.

نتیجه‌گیری

اهم نکات مقاله حاضر را می‌توان در قالب گزاره‌های ذیل تلخیص کرد:

۱. نسبی‌گرایی مفهومی بر این پیش‌فرض استوار است که جهان به طور حاضر آماده خود را در اختیار فاعل شناسا قرار نمی‌دهد و ناگزیر درک ما از واقع به وساطت چارچوب یا طرح مفهومی، پارادایم، چارچوب زبانی و مانند آن صورت می‌پذیرد.

۲. مدافعان نسبی‌گرایی مفهومی معمولاً از وساطت طرح مفهومی در فهم جهان و تکثر این طرح‌های مفهومی و سنجش‌ناپذیر بودن آنان به نسبی‌گرایی معرفتی و اینکه قرائت‌ها و فهم‌های رقیب از جهان واقع به طور یکسان از حقیقت و موجه بودن برخوردارند نقب می‌زنند.

۳. اینکه، به لحاظ معرفت‌شناختی، جهان واقع امری حاضر و آماده نیست و دستگاه مفهومی واسطه درک ما نسبت به جهان است [یعنی تقریر معرفت‌شناختی از حاضر و آماده نبودن جهان] نمی‌تواند پشتوانه دعاوی نسبی‌گرایی مفهومی قرار گیرد. دعاوی نسبی‌گرایی مفهومی در مورد حقیقت و صدق تفاسیر مختلف از جهان نیازمند قرائت متافیزیکی از حاضر و آماده نبودن جهان است که فی‌حدّ ذاته امری نادرست است. جهان واقع فارغ از دخالت هر طرح مفهومی دارای سامان-مندی، ساختار و شکل‌یافتگی است و طرح مفهومی کیک واقع را برش نمی‌زند.

۴. نسبی‌گرایی مفهومی، در بهترین حالت و با پذیرش همه مفروضات و پیش‌فرض‌های آن به نتایج منطقی سلبی، نظیر عدم امکان سنجش مطابقت فهم-

های ما با جهان واقع، منتهی می‌شود، حال آنکه نسبی‌گرایی معرفتی در بردارنده نتایج ایجابی، نظیر برابر بودن قرائت‌های مختلف از جهان در صدق و حقایقت، است.

۵. سنجش ناپذیری طرح‌های مفهومی، چه در سطح سمانتیک و معناشناختی آن و چه در سطح معرفت‌شناختی آن، به خودی خود، برای پذیرش نسبی‌گرایی معرفتی کفایت نمی‌کند، زیرا تنها نشان می‌دهد که هر تئوری و هر فهم از واقع در چارچوب پارادایم و طرح مفهومی خاص خود قابل فهم است اما اینکه همه این فهم‌های تحت پارادایم‌های مختلف به یکسان موجّه و صادق‌اند نتیجه نمی‌شود.

منابع

- طباطبایی سیدمحمدحسین (بی تا)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، [ج ۱]، قم: انتشارات دارالعلم.
- Ayer A.J, (1946) language, Truth and logic, London, victor gollancz.
 - Baghramian Maria, (2004) Relativism, Routledge.
 - Feyerabend Paul, (1987) Farewell to Reason, London, verso.
 - Goodman Nelson, (1996) “on starmaking” in “Starmarking, realism, antirealism and irrealism” ed by P.J.Mccormick, MIT press.
 - Hacking Ian, (1981) “Language, truth and reason” in “Rationality and Relativism” ed by M.Hollis and s.lukes, Blackwell.
 - Hacking Ian, (2002) Historical ontology, Harvard university press.
 - Kohn Thomas, (1970) The structure of scientific Revolutions, university of Chicago press.
 - Kolbel Max, (2004) Indenical Relativism versus genuine relativism, International Journal of philosophical studies , 12.
 - Kolbel Max, (2011) “Gelobal Relativism and self refutation” in “A companion to relativism” ed by steven Hales, Blackwell.
 - Macfarlane, (2009) varieties of disagreement, university of California Berkeley.
 - Putnam Hilary, (1981) “Reason, Truth and History”, Cambridge university press.
 - Putnam Hilary, (1990) “Realism with a human face” Edited by I-connant, Harvard university press.
 - Quine w.v.o, (1953) From a logical point of view, Harvard university press.
 - Quine w.v.o, (1993) “three indeterminacies” in “perspectives on Quine” ed by R. Barrett and R.Gibson, Blackwell.
 - Siegel Harvey, (2004) “Relativism” in “Handbook of epistemology” ed by ILka Niiniluoto and M.sintonen, Pordrecht Kluwer.
 - Taylor Keneth, (2011) “Coneptual Relativism” in “A companion to relativism” ed by steven Hales, Blackwell.
 - Wright c, (2001) on being in a quandary: Relativism, vagueness, logical revisionism Mind 110.